

مقاله پژوهشی: بازاندیشی در راهبرد بازدارندگی با کاربست نظریه سازه‌انگاری

ابراهیم متقی^۱، روح‌الله ملکی عزیزآبادی^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۲۹

چکیده

یکی از موضوعات اصلی در مورد راهبرد بازدارندگی، عقلانیت و منطقی بودن دشمنان است که به‌عنوان یک نظریه و راهبرد، از دیرباز وجود داشته، ولی در نظام بین‌المللی معاصر، ابعاد جدیدی به خود گرفته است. در راهبرد بازدارندگی، منطقی بودن دشمنان مفروض گرفته شده است؛ بنابراین، اگر دشمنان منطقی نباشند، بازدارندگی غیرممکن خواهد بود. در واقع، اگر دشمنان منطقی نباشند، هیچ‌کدام از راهبردهای بازدارندگی کارساز و ممکن نخواهند بود؛ بنابراین سؤال اصلی پژوهش حاضر آن است که درک متفاوت کنشگران بین‌المللی از منطق و عقلانیت چه تأثیری بر راهبرد بازدارندگی - به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های کشورهای جهان - خواهد داشت؟ این مقاله، با هدف پاسخ به این سؤال، با مفروض گرفتن پیچیده شدن راهبرد بازدارندگی در عصر کنونی و در چارچوب نظریه سازه‌انگاری در تلاش برای اثبات این فرضیه است که «در راهبرد بازدارندگی پیچیده، از یک‌سو، به هر میزان که دانش جمعی مشترک و ویژگی‌های ساختاری مشابه، میان کنشگران، متقارن‌تر باشد، روابط نیز خطی‌تر خواهند بود و احتمال کارکرد مطلوب راهبرد بازدارندگی افزایش می‌یابد؛ از سوی دیگر، هرچه اجزای مختلف ساختار اجتماعی بازدارندگی تقارن کمتری داشته باشند و کنشگران بیشتری در آن دخیل باشند، احتمال تبدیل راهبرد بازدارندگی به سیستم خودمخرب، افتادن در دام بازدارندگی و مواجه شدن با چالش امنیتی بیشتر می‌شود». این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در راستای اثبات این فرضیه گام برمی‌دارد.

کلید واژه‌ها: بازدارندگی، بازدارندگی پیچیده، سازه‌انگاری، هویت، دانش جمعی.

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و نویسنده مسئول (رایانامه: r.malaki@ut.ac.ir)

مقدمه

نظریه‌های بازدارندگی فرضیات مشترکی را مطرح می‌کنند که اگرچه بسیاری از این فرضیات از لحاظ منطقی معتبر می‌باشند، اما ممکن است به‌طور کامل یا مکرراً در سیاست بین‌المللی روی ندهند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین فرض نظریه بازدارندگی این است که دولت‌ها بازیگرانی عقلایی هستند و درباره چرایی و زمان آغاز درگیری اقدام به محاسبات هزینه و فایده می‌کنند. به‌طور منطقی، اگر هزینه بعضی ابتکارات بیشتر از منفعت به‌دست‌آمده از آن باشد، دولت‌ها از اقدامات تهاجمی علیه مخالفان خود منع خواهند شد (Paul T.V. 2009: 5-12). به‌عبارت‌دیگر، برای تحقق بازدارندگی، شرایط و فرضیه‌های متعددی در نظر گرفته می‌شود که نخستین مورد، غلبه خردگرایی در نزد تصمیم‌گیرندگان رقیب است. فرض وجود عقلانیت در اندیشه و رفتار رقیب، مفروض اساسی در به‌کارگیری راهبرد بازدارندگی است. با وجود چنین عقلانیتی است که رقیب می‌تواند با سبک-سنگین کردن و برقراری توازن میان هزینه‌ها و فرصت‌ها، به حسابگری پرداخته و در صورتی که تهدید ارزش‌های خود را به اندازه کافی جدی و مؤثر ببیند، برای حفظ بقای خود مجبور به تغییر رفتار خواهد شد.

ظهور بازیگران جدید تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا در عرصه بین‌الملل در کنار جنبش‌ها و گروه‌های مقاومت که کنش آن‌ها فراتر از عقلانیت ابزاری هزینه-فایده و در مسیر تحقق آرمان‌ها صورت می‌گیرد، موجب تحول در راهبرد بازدارندگی شده است. پس از حملات یازده سپتامبر توجه استراتژیست‌ها بیش‌ازپیش به تجدیدنظر در بازدارندگی کلاسیک و طرح راهبرد جدید جلب شده است. نمونه‌هایی از موفقیت بازیگران جدید تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا و ناکامی استراتژی بازدارندگی را می‌توان عقب‌نشینی نیروهای آمریکا از بیروت در سال ۱۹۸۳ پس از حمله حزب‌الله، عقب‌نشینی این کشور از سومالی در ۱۹۹۳ و عقب‌نشینی شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۸ دانست. مهم‌ترین دلیل ناکامی‌های استراتژی بازدارندگی در موارد فوق را می‌توان اعتماد بیش‌ازاندازه نسبت به محاسبه هزینه-فایده از سوی طرف مقابل، بدون در نظر گرفتن ارزش‌ها دانست. درواقع، نقش مسائل ایدئولوژیک و ایثارگرانه، گاه

چنان بر تصمیم‌گیری‌ها غلبه پیدا می‌کند که امکان محاسبه را تضعیف کرده و موجب شکست راهبرد بازدارندگی می‌شود.

بنابراین، در خصوص مهم‌ترین فرض بازدارندگی که محاسبات سود و هزینه از جانب دولت - ملت‌ها مبتنی بر «عقلانیت ابزاری»^۱ می‌باشد؛ این سؤال مطرح می‌گردد که اگر برخی از کنشگران بین‌المللی؛ شامل دولت‌ها و گروه‌های تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا که اهداف و آرمان‌های خود را فراتر از عقلانیت ابزاری هزینه-فایده تعریف کنند و یا منافع خود را به شیوه‌ای که این نظریه آن را مسلم می‌پندارد، محاسبه نکنند؛ آیا نظریه بازدارندگی کلاسیک، قدرت تبیین‌کنندگی این شرایط را خواهد داشت؟ در واقع، فرض رفتار دولت‌ها بر پایه عقلانیت ابزاری هزینه-فایده، از طریق «منطق ارزش‌محوری»^۲ با چالش مواجه گردیده است؛ به این معنا که اگر بازیگران، با منطقی ارزش‌محور تحریک شوند (که از طریق آن اهداف قابل توجهی را با میزان بالایی از مسئولیت دنبال نمایند، حتی وقتی که هزینه‌ها بسیار بالا بوده و موفقیت تضمینی نباشد)، ممکن است بازدارندگی عملی نباشد. این اهداف می‌تواند شامل اهداف دینی و ایدئولوژیکی یا اهداف روانی از قبیل عزت‌نفس و یا شرافت باشد که افراد حاضرند برای آن، هر چیزی حتی جان خود را فدا کنند؛ بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که هویت و دانش جمعی از چه جایگاهی در راهبرد بازدارندگی برخوردارند؟ و اینکه تله بازدارندگی چیست و در چه شرایطی رخ می‌دهد؟

در چنین وضعیتی با نقدهای مختلف وارد شده به نظریه بازدارندگی و آزمون‌های مختلف آن در محیط عینی، به نظر می‌رسد ابعاد مختلف آن نیازمند بازاندیشی می‌باشد؛ بر این مبنا و در تلاش در جهت دستیابی به این هدف، این پژوهش به نقد مفروض عقلانیت ابزاری طرح شده در نظریه بازدارندگی پرداخته و با ارزیابی تحولات رخ داده در این مفروض به پیش آن بر اساس مفهوم دانش جمعی^۳ در پرتو ساختار اجتماعی بازدارندگی^۴ از منظر سازه‌انگاری می‌پردازد.

1. Instrumental rationality
2. Value rationality
3. Collective knowledge
4. Social Structure of Deterrence

مبانی نظری و پیشینه‌شناسی تحقیق

– پیشینه و ادبیات تحقیق

ارزیابی بازدارندگی از منظر سازه‌انگاری و جایگاه دانش و هویت جمعی در عملکرد مطلوب بازدارندگی در محیط امنیتی- دفاعی نامتقارن، همواره از سوی نظریه‌پردازان بازدارندگی مورد غفلت قرار گرفته یا آن‌طور که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. باین حال، در حوزه بازدارندگی، مقالات و پژوهش‌های بسیاری انجام شده است و هر کدام به فراخور موضوع مورد تحقیق بر جنبه‌های خاصی از این مفهوم- تئوری پرداخته‌اند و اغلب بر چگونگی کارکرد، عملیاتی شدن، ویژگی‌های لازم برای ایجاد نظام بازدارندگی و درنهایت محصور بودن در میان قدرت‌های بزرگ تأکید دارند. عسگرخانی (۱۳۷۷) (عسگرخانی، ۱۳۷۷: ۴۸-۱۹) در مقاله خود با بررسی و تبیین مفهوم عملی بازدارندگی از نگاه قدرت‌های بزرگ و برخی دارندگان سلاح هسته‌ای در پی توضیح این مسئله است که از بین سه روش بازدارندگی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات، کدام یک بهتر می‌تواند نظم و امنیت بین‌الملل را حفظ نماید. به این ترتیب از دید وی برای حفظ امنیت باید از میان این سه، دست به انتخاب زد که درنهایت بازدارندگی گزینه مناسب تلقی می‌گردد. لارنس فریدمن در کتاب مفید خود به نام «بازدارندگی» (۲۰۰۴) (Freedman, 2004) به بحث درباره مفهوم بازدارندگی و چگونگی ورود آن به ادبیات بین‌الملل می‌پردازد. از نظر وی در دوران جنگ سرد، بازدارندگی، گفتمان غالب به شمار می‌رود اما نهادینه شدن، عدم پویایی و رخ ندادن یک جنگ بزرگ به استثنای جنگ‌هایی که در حاشیه جنگ سرد رخ می‌داد، به تدریج سبب عقب‌نشینی بازدارندگی شد و با پایان جنگ سرد این احساس قوت گرفت که بازدارندگی می‌بایست تنوع رویکردها و الگوها را داشته باشد.

پاتریک مورگان (۲۰۰۳) (Morgan, 2003) در کتاب بازدارندگی در عصر حاضر به فاکتورهای سه‌گانه‌ای اشاره می‌کند که هر دولتی برای ایجاد و اجرای بازدارندگی نیازمند آن‌هاست؛ این فاکتورها؛ شامل الف) ظرفیت نظامی تأثیرگذار؛ ب) توانایی تحمیل هزینه‌های سنگین به طرف مقابل؛ ج) توانایی استفاده از سیاست بازدارندگی در بحبوحه جنگ با دیگران است. مورگان با تبیین کامل چگونگی پیدایش و تکوین بنیان‌های نظری بازدارندگی و

تعارضات تسلیحاتی، بازدارندگی هسته‌ای را بهترین راه برای بقاء می‌داند. دیوید لیک (۲۰۰۲) (Lake, 2002: 15-29) نیز استدلال می‌کند که رویکرد متعارف و عقلانی به جنگ با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر حرفی برای گفتن نداشت برای همین لازم است حوزه مطالعات امنیتی و آکادمیسین‌ها مطالعات خود را بر روی افراط‌گرایی تروریسم متمرکز سازند. لیک با اشاره به این مطلب که تا قبل از حادثه فوق، افراط‌گرایی تروریسم اولیوی نداشت، امیدوار است که بتواند حوزه مطالعاتی جدیدی را باز کند. از نظر لیک، در رویکرد متعارف و عقلانی، بازیگران، اهداف، موضوعات و ابزارها مشخص هستند؛ اما در افراط‌گرایی تروریسم، استراتژی‌ها از ترجیحات و روابط سیاسی ضعیف پیروی می‌کنند، به همین دلیل لازم است با مطالعه دقیق آن، ائتلاف چندجانبه‌ای از دولت‌ها برای مقابله با آن ایجاد گردد. در این مقاله لیک از بازدارندگی برای مقابله با افراط‌گرایی تروریسم غفلت می‌کند و در مقابل همچنان برخورد از سطح دولت‌ها را مدنظر دارد؛ اما این نکته را نباید فراموش کرد که دولت‌ها، محاسبات عقلانی خاص خود را دارند و تروریسم نیز محاسبات و مناسبات خاص خود را دارد که متفاوت از منطق حاکم بر نظام بین‌المللی دولت-محور است.

همچنین، استفان کیمبالا (۲۰۱۵) (Cimbala, 2015: 51-62)، طی مقاله‌ای به این مسئله می‌پردازد که بازدارندگی هسته‌ای و بحران ثبات در دنیای چندقطبی هسته‌ای پسا جنگ سرد به‌ویژه در روابط هسته‌ای میان روسیه و آمریکا، همانند دوران جنگ سرد جوابگو نیست؛ هر چند مسکو و واشنگتن همچنان زرادخانه‌های هسته‌ای و نظامی خود را تقویت می‌کنند اما همانند دوران جنگ سرد از حمله ناگهانی هسته‌ای علیه همدیگر هراسی ندارند؛ اما موضوع اصلی این است که در برخی از مناطق دنیا مانند خاورمیانه، آسیای جنوبی و شرقی تمایل برای به دست آوردن سلاح‌های هسته‌ای زیاد شده است. از آنجا که این مناطق کاملاً مستعد بحران هسته‌ای می‌باشند، نوع جدیدی از بازدارندگی، جایگزین رژیم بازدارندگی دوران جنگ سرد با مرکزیت اروپا شده است که در آن تهدیدات منطقه‌ای که مهم‌ترین آن‌ها زرادخانه‌های هسته‌ای است با ناسیونالیسم، مذهب، انتخاب‌های سیاسی و حساسیت‌های ژئوپلیتیک و مواردی از این دست ترکیب شده و آرایه‌های ماتریس جدید بازدارندگی در قرن بیست و یکم را تشکیل می‌دهند.

به طور کلی در ادبیات مطروحه همچنان نقش دولت‌ها، کلیدی و توجه چندانی به بازیگران غیردولتی و تروریست‌ها نشده است. در حالی که حداقل از پایان جنگ سرد به این سو، بازیگران غیردولتی نقشی کلیدی در شطرنج سیاست دارند و نمی‌توان منکر تأثیرگذاری نقش آن‌ها بر تحولات بین‌المللی شد. هیچ دولتی چنان ریسک بزرگی را انجام نمی‌دهد که به قدرتمندترین کشور جهان-یعنی ایالات متحده- که در تمامی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فناورانه سرآمد سایرین است حمله کند، چرا؟ چون منطق و عقلانیت بر اساس هزینه-فایده است؛ اما القاعده فارغ از محاسبات و عقلانیت ابزاری چنین ریسکی را انجام داد؛ زیرا مبنای عمل آن عقلانیت ارزشی بود، به این معنا که هدف اهمیت دارد و محاسبه هزینه-فایده چندان ارزشمند تلقی نمی‌شود.

- چارچوب نظری

در این پژوهش با توجه به موضوع، سؤال و فرضیه اصلی از تلفیق دو چارچوب نظری سازه‌نگاری و بازدارندگی بهره می‌گیریم.

سازه‌نگاری

این مکتب بر اساس نظریه اجتماعی شکل می‌گیرد که نزاعی با بنیان‌های اصلی روابط بین‌الملل ندارد و در عین حال عقیده دارد که سیاست بین‌الملل در قالب جامعه بین‌المللی شکل می‌گیرد نه نظام بین‌الملل. از دید سازه‌انگاران ساختارهای معنایی یا هنجاری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند و نظام‌های متشکل از ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک نیز خصیصه‌های ساختاری داشته و تأثیری بسیار زیاد بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند^۱. بدین قرار سازه‌انگاران بر بُعد بین‌ذهنی^۲ شناخت تمرکز می‌کنند، چراکه بر جنبه اجتماعی هستی انسان تأکید می‌کنند (Copeland, 2006: 3). از دید سازه‌انگاران ساختارهای

۱. در این میان، ونت مادی‌گرایی را خصیصه ساختارگرایی نواقع‌گرا می‌داند و چنین عنوان می‌کند که مطابق با این رویکرد ساختار نظام بین‌الملل تنها به مثابه توانمندی‌های مادی بوده و ویژگی‌های معنایی که ساختار اجتماعی را قوام می‌بخشد در رویکرد مذکور لحاظ نشده است (Wendt, 1999: 16).

معنایی، هویت و منافع کنشگران را شکل می‌دهند و رابطه میان کارگزاران و ساختارها مبتنی بر تکوین متقابل است (Bellamy, 2007: 77). البته به‌رغم این موارد، همچنان که وایت عنوان می‌کند در زندگی اجتماعی، امور مادی و معنایی همواره درهم‌بافته‌اند و این امر به لحاظ نظری به معنای جدا کردن آن‌ها از هم، یا تابع کردن و تقلیل دادن یکی (نسبت) به دیگری نیست (Wight, 2011: 161).

سازهانگاران ساختارهای اجتماعی را ساخته و پرداخته عواملی همچون دانش مشترک، منابع مادی و عملکردها می‌دانند و از آنجا که در نظر آن‌ها امور اندیشه‌ای تأثیری قاطع و تعیین‌کننده بر روندها و نتایج پدیده‌ها دارند، لذا دانش دارای جایگاه مهمی است. سازهانگاران سرچشمه امنیت را در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیدارها و موضوعات، به‌خصوص منافع و تهدیدها می‌دانند و معتقدند هر اندازه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیدارها و موضوعات، نامتجانس‌تر باشد میزان بی‌اعتمادی میان آنان افزایش بیشتری می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به‌سوی خودیاری و خودمحوری حرکت می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۴۶-۷).

سازهانگاران معتقدند آنچه بازیگران و بازی را در سیاست جهانی شکل می‌دهد فکرها هستند و فکری که هنجاری شده باشد نه تنها بازیگران را محدود می‌نماید بلکه بازیگران را به وجود آورده و واکنش را امکان‌پذیر می‌نماید (Wendt, 1999:138). درباره قدرت هنجارها هم سازهانگاران معتقدند که هنجارها، هویت‌ها را شکل می‌دهند و هویت‌ها منافع را تشکیل می‌دهند. همچنین، وجود و نفوذ برخی از این هنجارها به این معنی است که ساختار - کارگزار با هم در کنش و واکنش هستند؛ بنابراین، روابط بین‌الملل مشروط به جامعه است و امنیت تنها در عرصه بین‌المللی و بدون ارتباط با جامعه شکل نخواهد گرفت. لذا اگر منافع تغییر کرد به خاطر تغییر اساسی در هویت و هنجارهاست (وٹوقی و شیخون، ۱۳۹۱: ۱۱۸).

درواقع، سازهانگاری بر مبنای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه خود بر عوامل فکری و معنایی نظیر فرهنگ، قواعد، انگاره‌ها و هویت و همچنین بر ساخته بودن امنیت تأکید داشته و این مفهوم را نیز یک مفهوم اجتماعی، زمینه‌مند و نسبی می‌داند که در فرآیند اجتماعی بر ساخته می‌شود و قوام می‌یابد (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۸۹: ۳۱). ریشه‌های مفهوم امنیت هویتی

به‌خصوص در سطح فردی در مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از نظریه «وجود انسانی» آنتونی گیدنز در سطح فردی استنتاج شده است. گیدنز امنیت هستی‌شناسانه در سطح فردی را به‌صورت نیاز اساسی و اولیه افراد تعریف می‌نماید (Giddens, 1971: 65). به نظر وی، امنیت هستی‌شناسانه یک پیش‌نیاز و پیش‌شرط اساسی برای کارگزاری^۱، هویت شخص و خودشناسی است. این هویت فردی به‌طور ساده از پیش داده‌شده نیست، بلکه باید به‌صورت روزمره و عادی از طریق فعالیت‌ها و اقدامات واکنشی فرد، تولید و حفظ شود. از دید وی، امنیت هستی‌شناسانه عبارت است از احساس ایمنی فرد در جهان که شامل اعتماد و اطمینان پایه‌ای و اولیه سایر مردم نیز می‌شود. جلب چنین اعتماد و اطمینانی برای اینکه شخص آرامش خود را حفظ کند، ضروری است (Erickson, 1951: 23). به‌عبارت‌دیگر، امنیت هستی‌شناسانه، امنیت هستی و وجودی است؛ نوعی اطمینان از اینکه جهان، آن‌گونه هست که باید باشد.

میتزن نیز با عطف توجه به مفهوم امنیت هستی‌شناختی - آنجا که از نقش مناسبات اجتماعی عادی شده در تثبیت هویت کنشگران صحبت به میان می‌آید - به نقش عوامل معنایی در امنیت هستی‌شناسانه پرداخت. در واقع، در نگاه وی جامعه به‌عنوان رویه‌هایی که افراد (روال‌های عادی سطح فردی) آن را برمی‌سازند، مسئله امنیت هستی‌شناختی افراد را حل می‌کند (Mitzen, 2006a: 347-8). لذا، بدین طریق می‌توان استنباط کرد که این عوامل اجتماعی هستند که کیفیت اتصال به روال‌های مذکور را به لحاظ متصلب یا منعطف بودن مشخص می‌کنند - آن‌چنان که میتزن اشاره می‌کند - (Mitzen, 2006a: 350-1) و از طرف دیگر در این روند، هویت کارگزاران نیز برساخته می‌شود. البته، نباید از خاطر دور ساخت که سازه‌انگاری مورد نظر میتزن، سازه‌انگاری سطح نظام است. به گفته میتزن، دولت‌ها نیز به مانند سایر کنشگران اجتماعی نیاز به درک و فهم ثابتی از هویت فردی و ارجحیت‌ها، اهداف و منافع خود دارند و برای انجام هر کنش و عملی نیاز به یک هویت تعیین‌شده دارند که آن عمل و اقدام را شکل دهند (Mitzen, 2006b: 269).

بازدارندگی

بازدارندگی از مفاهیم راهبردی در روابط بین‌الملل بوده و به‌رغم قدمت تاریخی کارویژه آن، بخش عمده‌ای از نظریه‌پردازی‌ها پیرامون آن متعلق به نیمه قرن بیستم می‌باشد (بیلیس و دیگران؛ ۱۳۸۲: ۲۲۰-۲۱۷). بازدارندگی در فرهنگ راهبردی به معنای «اتخاذ تدابیر گوناگون از سوی یک دولت یا گروهی از دولت‌ها برای مایوس کردن دولت یا دولت‌های دیگر از پیگیری سیاست‌های تهدیدآمیز یا انجام اقدام اساسی برای بازداشتن یک دولت از دست یازیدن به اقدام تجاوزکارانه و یا راهبرد جنگ محدود در صورت وقوع و یا تدابیری است که با استفاده از وسایل روانی به‌جای ابزار فیزیکی از بروز جنگ یا تهدید جلوگیری می‌کند» (محمدنژاد و نوروزی، ۱۳۷۸: ۴۵). به‌طورکلی در ادبیات کلاسیک روابط بین‌الملل، هدف بازدارندگی جلوگیری از اجرایی و عملیاتی نمودن تصمیمات نظامی توسط طرف مقابل می‌باشد. راهبرد بازدارندگی نه برای جنگیدن؛ بلکه به‌منظور جلوگیری از آن و حفظ صلح استفاده می‌شود و طرف مقابل را متقاعد می‌کند که در میان راه‌های موجود، تجاوز و اقدام عملیاتی دارای کمترین اثر است. بازدارندگی به لحاظ فیزیکی از طرف مقابل دفاع نمی‌کند، بلکه از لحاظ روانی مانع از تجاوز می‌شود (کالینز؛ ۱۳۷۰: ۱۶۱). کیسینجر در خصوص اهمیت زمینه روانی بازدارندگی می‌گوید: «بازدارندگی بیش از هر چیز وابسته به ملاک‌های روانی است. در این سیاست سعی می‌شود تا با بروز خطرات غیرقابل تحمل، طرف مقابل را از ارتکاب به عمل بازداشت؛ پیروزی این سیاست بستگی دارد به آگاهی کامل از محاسبات طرف مقابل؛ بلوفی که جدی تلقی شود، به‌مراتب مؤثرتر از تهدیدی است که به‌عنوان یک بلوف تلقی شود. برای مقاصد سیاسی، میزان قدرت مؤثر نظامی یک کشور، ارزیابی کشور دیگر از آن قدرت است. پس ملاک‌های روانی کم‌اهمیت‌تر از آموزه‌های نیروهای راهبردی رسمی نیستند» (ازغندی و روشندل؛ ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۰۴).

بازدارندگی در ساده‌ترین تعریف عبارت از: نوعی ویژگی روانی و فکری می‌باشد که در آن یک طرف سعی در نفوذ بر رفتار طرف مقابل در جهت مطلوب خود دارد. هرچند نفوذ می‌تواند از راه‌های مختلف و با اهداف مختلف باشد؛ ولی بازدارندگی نوع خاصی از

اعمال نفوذ است که به طور مستقیم و آشکار بر مبنای تهدید به تهاجم، «تحریم»^۱ و یا «محروم کردن»^۲ طرف مقابل از منابع می‌باشد؛ بنابراین، در بازدارندگی عنصر روان‌شناسی نیز بسیار اهمیت دارد و در صورت عدم امکان فهم یکسان طرفین، شکست خواهد خورد (Nye, 2017: 45). نظریه بازدارندگی، از نظر سادگی بسیار ظریف و با دقت طراحی شده است. هدف بازدارندگی جلوگیری از اقدامی است که افرادی مایل به انجام آن هستند. دیپلماسی قهری^۳، راهبرد مرتبطی است که به دنبال وادار کردن کنشگران به انجام کاری است که در صورت نبود آن اجبار، تمایلی برای انجام آن ندارند؛ بنابراین طبق نظریه بازدارندگی، محاسبات منطقی یک رقیب احتمالی برای تغییر وضعیت موجود، با یک تهدید معتبر می‌تواند تغییر کند، تهدیدی که هزینه‌های اقداماتش را افزایش می‌دهد. برای آنکه تهدیدی معتبر باشد باید توان تهدید به اقدام متقابل و عزم معتبر و راسخ برای اعمال تهدیدات تقویت شود (Huth and Russett, 1990: 451).

در واقع، شرایط تحقق بازدارندگی وجود یک دشمن منطقی است که می‌تواند عواقب احتمالی یک چالش را محاسبه کرده و سپس در پاسخ به تهدید معتبر اقدام متقابل، بار دیگر عواقب احتمالی را بررسی کند. قدرت تبیینی این نظریه عمیقاً بر نظریه اقتصاد خرد مبتنی است که در آن محاسبه هزینه و فایده از جانب بازیگران مفروض گرفته شده است؛ بنابراین در چارچوب این نظریه، دشمن تنها در صورتی به تهدید ادامه خواهد داد که منافع مورد انتظار بیش از هزینه‌های احتمالی اقداماتش باشند؛ بنابراین باید گفت مهم‌ترین اصل در بازدارندگی، قابلیت ایجاد ترس در ذهن مخاطبان بازدارندگی است (Trujillo, 2014). این منطق به‌رغم اینکه به اندازه استفاده سازمان‌یافته از خشونت قدمت دارد؛ ولی تنها در قرن بیستم وارد آموزه‌های راهبردی متعارف شده و در کنش‌های متقابل سیاسی به کار گرفته شد، از آغاز دوران هسته‌ای و ظهور تسلیحات هسته‌ای، توان تخریبی این جنگ‌افزارها به اندازه‌ای بالا بود که تأثیر بازدارنده‌ای ایجاد کرده بود؛ همین موضوع منجر

1. Sanction
2. Deprivation
3. Coercive Diplomacy
4. Microeconomics

شد تا «برنارد برودی»^۱ هدف اصلی جنگ و جنگ‌افزارهای نظامی را چنین اعلام کند: «تاکنون هدف اصلی از استقرار ارتش، پیروزی در جنگ بود؛ از حالا به بعد هدف اصلی باید جلوگیری از وقوع جنگ باشد» (Brodie, 1946: 76). از این مقطع به بعد بازدارندگی به‌عنوان اقدامی راهبردی برای منع جنگ هسته‌ای، از طریق اعمال ممانعت و با تهدید به مجازات، نهادینه شده و در نتیجه به بخشی از هویت کنشگران و نحوه ادراک آن‌ها از جهان خود تبدیل شده است.

«اسنایدر» نیز بازدارندگی را این‌گونه تعریف می‌نماید که «اساساً، بازدارندگی به معنای منصرف کردن دشمن از اقدام نظامی است که به وسیله تهدید او به هزینه‌هایی فراتر از منافع مدنظرش انجام می‌گردد» (Snyder, 1961: 3). این تعریف، دو مفهوم برای بازدارندگی را در برمی‌گیرد:

الف؛ بازدارندگی از طریق ممانعت (جلوگیری از توانمند شدن دشمن برای ارتکاب تهاجمی موفقیت‌آمیز).

ب؛ بازدارندگی از طریق اعمال مجازات (منصرف کردن دشمن از توسل به زور؛ بر این اساس که اقدام به رفتار نامطلوب، برایش گران تمام می‌شود) (Snyder, 1961: 14-16).

بر اساس تعاریف ارائه‌شده بازدارندگی بر پایه مفروضات زیر استوار می‌باشد:

- ۱- کنشگران عاقل هستند؛
- ۲- دانش مشترکی از قوانین و منطق اجتماعی این بازی دارند؛
- ۳- در ارتباطاتی پیدا و پنهان درگیر هستند (که بیشتر به‌عنوان تبادل اطلاعات شناخته می‌شود تا تلاش برای دستیابی به فهم جمعی)؛
- ۴- کنشگران با دقت به ارزیابی تهدیدات احتمالی، هزینه‌ها و دستاوردهای راهبردی می‌پردازند؛
- ۵- می‌توانند احساسات خود را کنترل کنند؛
- ۶- مفروضات هنجاری در مورد تناسب اقدامات نظامی دارند.

کارکرد بازدارندگی نیز مبتنی بر تحقق شرایطی سه‌گانه است، به عبارتی دیگر برای تحقق و موفقیت بازدارندگی، سه اصل «توانایی»، «ارتباط» و «اعتبار» باید مورد توجه قرار گیرد؛ مبتنی بر اصل توانایی، بازدارنده باید توان کافی برای ضربه به متخاصم را داشته باشد به نحوی که طرف مقابل بفهمد که در صورت هرگونه اقدام خصمانه، ضربه جبران‌ناپذیری خواهد خورد. اصل ارتباط جهت انتقال تهدید به متخاصم است؛ به نحوی که به‌طور دقیق از حدود اعمال ممنوعه آگاهی یابد تا اقدام به اعمال خصمانه ننماید. اصل اعتبار نیز اشاره به اعتبار تهدید دارد که تأثیر روانی بر طرف مقابل برای جلوگیری از اقدام خواهد داشت (بیلیس، ۱۳۸۲: ۹۸).

روش‌شناسی تحقیق

این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی برای پاسخ به سؤال پژوهش بهره می‌برد. در این روش، محقق در ابتدا تلاش می‌کند تا با استخراج اطلاعات از منابع گوناگون و ارائه آن‌ها، تنها به توصیف شرایط بپردازد. در بخش بعد، با استفاده از استدلال و با توجه به توصیفات ارائه‌شده، به توضیح و تشریح این مقوله می‌پردازیم و به این ترتیب در جهت تبیین فرضیه خود اقدام می‌کنیم. به همین ترتیب، در این پژوهش نیز تلاش شده تا در ابتدا نظریه سازه‌انگاری و بازدارندگی و عناصر و سازوکارهای آن‌ها مورد اشاره قرار گیرد و سپس به تحولات بازدارندگی در عصر کنونی و جایگاه مؤلفه‌های سازه‌انگاری در این تحولات پرداخته خواهد شد و پس از آن با استفاده از تبیین و استدلال، نظریه بازدارندگی پیچیده در عصر کنونی بر اساس نظریه سازه‌انگاری مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. جمع‌آوری داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی است و تحلیل فرآیند به‌صورت نظری انجام خواهد شد.

یافته‌ها و تجزیه و تحلیل داده‌ها

الف. یافته‌های تحقیق

- بازدارندگی هسته‌ای در جنگ سرد؛ پیچیدگی پایین ساختار اجتماعی

جنگ سرد، بازدارندگی هسته‌ای و ساختار اجتماعی تشکیل‌دهنده آن، نه توسط قابلیت‌ها و فناوری‌های نظامی و نه توسط تعامل راهبردی کنشگران عقلانی تعیین می‌شد؛

بلکه بازدارندگی در دوران جنگ سرد در نتیجه یک فرآیند تاریخی و فرهنگی یادگیری، سرشار از بحران‌ها و فرصت‌ها ایجاد شد. منطق فرهنگی بازدارندگی در آن دوران مبتنی بر اصول جنبشِ روشنگری و مدرنیته و ارزش‌های سکولار استوار بود که در چارچوب عقلانیتِ ابزاری و مفاهیم، نهادها و ابزارهای متناسب با آن تعریف می‌شد؛ بنابراین، آنچه در دوران جنگ سرد باعث همگرایی فزاینده نهادهای سیاسی و نظامی آمریکا و شوروی به سمت منطق راهبردی مشابه شد، تنها نیاز مشترک برای جلوگیری از جنگ هسته‌ای نبود، بلکه به علت وجود مفهومی مدرن و برساخته اجتماعی از عقلانیت بود. این درک مشترک از عقلانیت، به کنشگران اجتماعی کمک کرد تا اقداماتی را مبتنی بر محاسبات تحلیل هزینه-فایده (در کنار عوامل روانی و عاطفی اجتماعی) به انجام رسانند.

فرهنگِ بازدارندگی در بازدارندگی هسته‌ای (و کنترل تسلیحات) در طول جنگ سرد، دانش مشترک را حفظ کرد (و توسط آن هم حفظ شد) که در نتیجه باعث پایداری رابطه بازدارندگی شد؛ در واقع پایداری نظریه و عمل خاص بازدارندگی هسته‌ای در طول جنگ سرد، از طریق دانش مشترکی میسر شد که متشکل از معانی مشترک، فناوری اجتماعی و گفت‌وگو بازدارندگی بود که توسط جوامع معرفتی، منتشر و نهادینه شده بود (Adler, 1992: 45-101) به‌عنوان مثال در خصوص مسائلی مانند بازدارندگی از طریق اعمال تهدید، بازدارندگی از طریق اقدام متقابل، بازدارندگی گسترده، حمله اول و دوم، کنترل تسلیحات هسته‌ای و غیره به‌طور گسترده اتفاق نظر وجود داشت.

بنابراین، بدون توجه به اینکه بازدارندگی هسته‌ای جنگ سرد، به‌طور مستقیم باعث جلوگیری از جنگ هسته‌ای شد و یا اینکه به‌طور غیرمستقیم، محیط باثباتی را ایجاد کرد که امکان برقراری روابط سیاسی را فراهم کرده و باعث پایان یافتن جنگ سرد شد، روابط قدرت نسبتاً متقارن (مادی و اجتماعی) مابین ابرقدرت‌ها، منجر به ایجاد باورهای مشترک در مورد «قواعد بازی» شد که باعث تشکیل سطح پایینی از پیچیدگی و در نتیجه موفقیت بازدارندگی متقارن شد (Paul & et al, 2009: 96). در نتیجه می‌توان عنوان نمود که ساختار اجتماعی بازدارندگی در دوران جنگ سرد در سطوح پایینی از پیچیدگی بوده و با ویژگی‌هایی نظیر، تقارن دانش جمعی، حضور دو کنشگر که هر دو از لحاظ ساختاری

مشابه بوده و از مجموعه‌ای از اصول مشابه پیروی می‌کردند و توزیع کم‌وبیش متقارن قدرت مادی و اجتماعی، همراه بود.

ب. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد و تغییر روابط راهبردی از روابط بین ابرقدرت‌ها به سمت روابط بین بازیگران متکثر و نوظهور؛ مانند دولت‌ها و قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای، بازیگران بی‌دولت؛ مانند شبکه‌ها و سازمان‌های ضد سیستمی و ظهور دولت‌های تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا، ساختار اجتماعی بازدارندگی پیچیده‌تر از قبل شد؛ در نتیجه شاهد تغییر ساختار اجتماعی بازدارندگی متقارن به ساختار اجتماعی بازدارندگی نامتقارن بودیم. یکی از دلایل مهم این وضعیت را می‌توان تغییر چشمگیر دانش جمعی بازدارندگی دانست.

– ساختار اجتماعی بازدارندگی پیچیده در محیط امنیتی نامتقارن

در حال حاضر، فرهنگ بازدارندگی به دو فرهنگ متضاد تقسیم شده است. یکی از این فرهنگ‌ها، نسخه توسعه‌یافته‌ای از همان فرهنگ بازدارندگی دوران جنگ سرد است که به‌طور عمده، (اما نه کامل) در غرب شایع است. فرهنگ بازدارندگی کنشگران ضد غربی را می‌توان به‌عنوان پاسخی به تجدد و عقل‌گرایی غربی و یا به‌عنوان نمونه‌ای از جایگزینی واقعی با مدرنیته دانست که منطق آن ممکن است با فرهنگ بازدارندگی رایج، متفاوت باشد؛ این فرهنگ بازدارندگی تا حدی از باورهای ملی-نژادی و احساسات عمیق مذهبی کنشگران تجدیدنظرطلب و یا ترکیبی از این دو نشأت می‌گیرد و دارای تمایز معرفت‌شناختی جدی با غرب در خصوص منطق عقلانیت ابزاری و بحث هزینه و فایده است. به‌عنوان مثال «ترس از مرگ»^۱ که نخبگان غربی برای قرن‌ها آن را به‌عنوان بخشی از فرهنگ بازدارندگی مطرح می‌ساختند تا از طریق «گرفتن جان» انسان‌ها، قدرت بازدارنده و بازدارندگی ایجاد نمایند؛ در مورد کنشگران ارزشی آرمان‌گرا به بن‌بست رسیده است

(Eisenstadt, 2000: 1-29).

نکته بااهمیت دیگر برای فرهنگ بازدارندگی در دوران جنگ نامتقارن آن است که بازدارندگی هسته‌ای در طول جنگ سرد، بر این فرض جمعی استوار بود که با ظهور سلاح‌های هسته‌ای نقش احساسات و عواطف در تصمیم‌گیری‌ها و بازدارندگی به کنار رفته یا مهار می‌شوند؛ اما همان‌طور که دانیل کانمان^۱ بیان می‌کند، تصمیم‌گیری از دو بعد نیمه‌هوشیار و سریع و همچنین آگاهانه و منطقی برخوردار است (Kahneman, 2007) که در منطق بازیگرانِ نوظهور، کارکرد بازدارندگی بیشتر تحت تأثیر واکنش احساسی و عاطفی شدید بازیگران به تحقیر، شرم و یا ناامیدی قرار می‌گیرد تا محاسبه «آگاهانه»^۲ در خصوص میزان توانایی‌ها و تهدید (Lebow, 2007: 88-163). نکته دیگری که جنگ سرد را از دوران جنگ نامتقارن متمایز می‌سازد این است که در طول جنگ سرد، نه تنها ماهیت مرگبار سلاح‌های هسته‌ای، بلکه دانش مشترکی که بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شده بود، باعث شد تا هیجان‌ات هر دو طرف در مسیر جلوگیری از جنگ هسته‌ای مدیریت شود. به بیان دیگر، تعاملات استراتژیکی میان دو بلوک فارغ از تغییر دولت‌ها، تحت دانش مشترک هر دو ابرقدرت درباره چگونگی جلوگیری از جنگ هسته‌ای از طریق بازدارندگی و کنترل تسلیحات شکل می‌گرفت و این دانش مشترک در بوروکراسی‌های امنیت ملی و لابی‌های حکومتی تقویت می‌شد. دانش مشترک بازدارندگی به هر دو ابرقدرت آموخته بود که به‌رغم داشتن منافع متضاد، به آن دسته از هویت‌ها پردازند که با جامعه بازدارندگی و کنترل تسلیحات ارتباط داشته باشند؛ زیرا ایفای نقش برای رفتارها و کنش‌های صلح‌آمیز و جلوگیری از وقوع جنگ هسته‌ای نیازمند وجود دانش مشترک بود (Adler and Pouliot, 2011; 21). باین حال، در فرهنگ بازدارندگی چندسطحی^۳ که مشخصه دوران کنونی ما است، محتمل‌ترین پیش‌بینی این است که کنشگران غربی یا در حال افتادن در دام بازدارندگی هستند و یا بر این باور نادرست که راه‌های پیشگیرانه اجباری (متکی بر قدرت نظامی) به فرار آن‌ها از دام بازدارندگی کمک خواهد کرد، اصرار می‌ورزند. حضور آمریکا در عراق و گرفتار شدن در آن نمونه بارزی از این وضعیت می‌باشد؛ این موضوع

نشان‌دهنده این است که اجبار و شیوه‌های پیشگیرانه، باعث به وجود آمدن واکنش‌های بیشتر و حتی خشن‌تر می‌شوند که در نتیجه آن دام بازدارندگی، وخیم‌تر و فرار از آن دشوارتر می‌شود. همچنین، از آنجاکه کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا، از ارزش‌ها و هنجارهای غیر غربی برای وجود خود و پیروزی در جنگ روایت‌ها با مخاطبان محلی خود استفاده می‌کنند، ساختارهای هنجاری نیز به بخشی از ساختار پیچیده فعلی بازدارندگی چندسطحی تبدیل شده‌اند (Paul & et al, 2009: 98-99).

تغییرات در لایه دوم ساختار اجتماعی بازدارندگی (تعداد و تمایز کنشگران) نیز می‌تواند بازدارندگی را نامتقارن‌تر و در نتیجه پیچیده‌تر کند. برای مثال، هنگامی که بازدارندگی مورد توجه بیش از دو کنشگر با ساختارهای متمایز قرار می‌گیرد - به عبارت دیگر، هنگامی که کنشگران از لحاظ ساختاری، نهادها و اصولی که تعیین‌کننده خط‌مشی آن‌ها است شکل نامتقارنی داشته باشند - ساختار اجتماعی بازدارندگی پیچیده‌تر می‌شود. در واقع مقابله نامتقارن رو به رشد بین دولت‌های ملی و گروه‌های رادیکال غیردولتی، مانند القاعده و داعش نیز باعث افزایش پیچیدگی، عدم قطعیت و عدم درک متقابل می‌شود. در طول جنگ سرد، به دلیل اینکه بازدارندگی هسته‌ای بین بازیگرانی اتفاق افتاد که از لحاظ جغرافیایی از هم جدا بودند، درک هشدار بازدارندگی برای مخالفان چندان دشوار نبود؛ در حالی که اگر مقابله کنشگران با یکدیگر در درون مرزهای ارضی و در قلمرو شهرهایی باشد که به صورت مشترک در آن قرار گرفته‌اند؛ درک هشدارهای بازدارندگی بسیار دشوارتر می‌گردد.

سومین لایه ساختار اجتماعی بازدارندگی (توزیع قدرت و دانش) در وضعیت عدم تقارن به پیچیدگی این وضعیت می‌افزاید. با پایان جنگ سرد و تشدید وضعیت عدم تقارن، قدرت مادی و اجتماعی، از جمله دانش جمعی به صورت نامتقارن توزیع شد. به عنوان مثال، از دیدگاه منابع مادی قدرت، آمریکا بسیار قوی‌تر از القاعده بود؛ ولی القاعده تا حدی آمریکا را از لحاظ اعمال قدرت ناتوان کرده بود؛ این بدین معنا است که ایالات متحده نمی‌تواند از برتری نظامی خود برای غلبه بر دشمنان ضعیف‌تر خود استفاده کند (Sullivan, 2007: 496-524). همچنین در این شرایط، درک متناقض قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل و کنشگران

تجدید نظر طلب آرمان‌گرا از «ترس از مرگ» سبب فقدان دانش مشترک از هزینه‌های بازدارندگی شده است که خود مانع عملکرد بازدارندگی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل مقابل کنشگران تجدید نظر طلب آرمان‌گرا می‌شود. در حالی که قدرت‌های بزرگ در چارچوب اصول بازدارندگی با استفاده از «دیپلماسی ماهرانه»^۱ در صدد ایجاد فضای بازی هستند تا بدین شکل شانس خود را برای جلوگیری از وقوع جنگ هسته‌ای با بازیگر تهدیدکننده به کار گیرند، بازیگران تجدید نظر طلب آرمان‌گرا «سیاست قبول مخاطره»^۲ و ورود به جنگ مشترک برای تحقق اهداف متعالی و غیرمادی خود را دنبال می‌کنند (Adler and Pouliot, 2011: 9).

در نتیجه شاهد هستیم که فرهنگ بازدارندگی چندسطحی به توانمندسازی اجتماعی کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا کمک کرده و در عوض قدرت‌های بزرگ را از نظر ساختاری آسیب‌پذیر نموده است. در واقع، قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل، قدرت خود را برای بازداری دشمنان از دست داده‌اند، در حالی که کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا با کسب و افزایش قدرت غیرمادی و استفاده از آن موجب کاهش قدرت تهاجمی و دفاعی قدرت‌های بزرگی شده‌اند. این معادله یعنی توانایی طرف ضعیف‌تر برای غلبه بر طرف قوی‌تر، در «قدرت اجرایی» او نهفته است؛ منظور از قدرت اجرایی، توان اجتماعی برای نشان دادن عملکرد چشم‌گیر و معتبر در سطح جهانی است (Wendt, 2004: 88-105) که تا حدی بر این فرض استوار است که مخاطبان و افکار عمومی، تعیین‌کننده برندگان و بازندگان رقابت‌های خشونت‌آمیز بین‌المللی هستند؛ به نحوی که به روایت‌های کنشگران بین‌المللی تجدید نظر طلب آرمان‌گرا مشروعیت بخشیده و به جذب حامیان بیشتری برای این بازیگران کمک می‌کنند.

– ساختار اجتماعی نامتقارن بازدارندگی پیچیده و دام بازدارندگی

منطقی بودن و عقلایی عمل کردن کنشگران بستگی به فرهنگ و ایدئولوژی آن‌ها دارد و این مسئله موجب شده است برآورد، موفقیت راهبرد بازدارندگی دولت‌ها، با ابهام و

پیچیدگی مواجهه شود (Monica, 2018: 41). در واقع اثربخشی، عدم موفقیت و یا حتی مخرب بودن بازدارندگی، تابعی از شرایط ساختاری اجتماعی است، به ویژه سطح پیچیدگی شرایط ساختاری که تا حدی به دلیل تقارن یا عدم تقارن تعاملات راهبردی تعریف می‌شود. در شرایط عدم تقارن بازدارندگی، نه تنها ممکن است مانع خشونت نشود، بلکه می‌تواند آن را تشدید کند؛ علت این است که هرچه قدرت‌های بزرگ به بازدارندگی باور بیشتری داشته باشند و از آن استفاده کنند، مخالفان «ضعیف‌تر» که بیشتر کنشگران تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا هستند، با تکیه بر اصول بازدارندگی، واکنش‌های خشونت آمیزی تری را از خود نشان می‌دهند تا به منافی دست یابند (Mendelsohn, 2003: 83-107). در این شرایط، استفاده از زور علیه دشمنان نامتقارن ضعیف‌تر و یا نمایش خویشتن‌داری، هر دو نتایج مشابهی خواهد داشت: دولتی که از لحاظ قدرت و امکانات در شرایط قوی تری قرار دارد، شکست خواهد خورد. این معضل که سبب شکست طرف بازدارنده می‌شود را «دام بازدارندگی»^۱ می‌نامند؛ دام بازدارندگی یک موقعیت ساختاری است که کنشگران اجتماعی را در دوراهی ناخوشایندی قرار می‌دهد: واکنش همراه با اعمال زور نسبت به اقدامات چالش‌برانگیز کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا و یا توافق بر اینکه واکنش نشان ندادن از نشان دادن بهتر است؛ بنابراین، دام بازدارندگی، شرایطی است که شاید تعبیر موقعیت باخت-باخت برای آن رساترین تعبیر باشد. در چنین شرایطی قدرت‌های بزرگ در نتیجه اقدامات کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا برانگیخته می‌شوند و به صورت متقابل علیه آنان اقدام می‌کنند؛ عدم واکنش نیز از لحاظ اجتماعی، به معنای از دست دادن آبرو، اعتبار و توانایی بازدارندگی است و در نهایت ممکن است به عنوان شکست نیز تلقی شود (Lake, 2002: 15-29).

در واقع، واکنش دقیقاً همان چیزی است که کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا انتظار و امید دستیابی به آن را دارند. استفاده از زور علیه طرف ضعیف‌تر، باعث افزایش قدرت اجتماعی و اعتبار او در مقابل مخاطبان داخلی و خارجی می‌گردد و به این

ترتیب امکان پیروزی در جنگ روایت‌ها^۱ را برای آن فراهم آورده و باعث کسب و حفظ حمایت اکثریت جمعیت با هدف بی‌اعتباری دشمنان و درنهایت تضعیف طرف مقابل و غلبه بر آن‌ها می‌شود. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که خویشتن‌داری، واکنش منطقی به چنین اقدامات تحریک‌آمیزی باشد؛ اما عدم واکنش نیز به همان اندازه غیرمنطقی است، چراکه به‌عنوان ضعف تلقی شده و توانایی بازدارندگی را تضعیف می‌کند و در نتیجه راه را برای اقداماتی دیگر باز می‌کند که به منافع و ارزش‌های دیگران لطمه می‌زند؛ بنابراین خویشتن‌داری می‌تواند به‌طور تناقض‌آمیزی هم منطقی و هم غیرمنطقی باشد (Arreguin, 2005: 224-225). تحت چنین شرایطی، نظریه‌های بازدارندگی منطقی که به‌طور نظام‌مند باعث به وجود آمدن ترس و بیزاری از ضرر و زیان نمی‌شوند، به احتمال زیاد از طریق ایجاد اطمینان بی‌مورد در ثبات بازدارندگی و بستن چشم‌های رهبران قدرت‌های بزرگ بر روی چالش‌های احتمالی، باعث گمراهی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی می‌شوند (Davis, 2016: 9)؛ بنابراین در این شرایط، آنچه اهمیت دارد، درک عمیق از فرهنگی است که انتخاب‌های راهبردی را شکل می‌دهد. از نظر بسیاری از افراد، بمب‌گذاری انتحاری یک تاکتیک جنگی در چارچوب فرهنگی بزرگ‌تر است. مرگ، برای تلافی بی‌احترامی و یا تحقیر، برای بیرون راندن اشغالگران و یا برای بازپس‌گیری جلال و شکوه از دست‌رفته، موضوعی است که از یک سنت فرهنگی متفاوت نشأت می‌گیرد؛ بنابراین، موفقیت بازدارندگی مبتنی بر سبک‌های شناختی کنشگران و مبتنی بر ساختار اجتماعی بازیگران است (U.S.A. Defense Posture Statement, 2017: 14). احتمالاً به همین دلیل است که ایالات متحده در استراتژی دفاع ملی خود در ۲۰۱۸، تهدیدهای کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا را بسیار مهم ارزیابی کرده و بر آن است که در محیط استراتژیک جهانی، انعطاف‌پذیری استراتژیکی^۲ در کنار آزادی کنش^۳ قرار بگیرد (National Defense Strategy, 2018).

– مطالعه موردی: بررسی رویکرد ایالات متحده آمریکا علیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

پس از جنگ سرد، ایالات متحده، همواره مناطق مهم جهان را جز منافع حیاتی خود در نظر گرفته و مرزهای امنیتی خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی خود تعریف کرده است و با همان رویکرد بازدارندگی^۱ در زمان جنگ سرد و با استقرار نظامی و تسلیحاتی در مناطق مختلف در راستای تأمین منافع و امنیت خود برآمده است. انقلاب کوبا، جنگ ویتنام و حتی جنگ افغانستان این نکته را به آمریکایی‌ها گوشزد کرد که در نبردهای نامتقارن بسیار آسیب‌پذیر هستند اما شکست در بحران عراق و سوریه بعد جدیدی از ضعف‌های نظامی عمیق را به پیش‌چشمان مقامات آمریکایی گشوده است؛ در واقع برایشان یادآور شکست اسرائیل تا دندان مسلح در برابر حماس و حزب‌الله در جنگ‌های ۲۲ روزه و ۳۳ روزه بود. پس از شکست آمریکا در اجرایی‌سازی سیاست‌های خود در تقابل با جمهوری اسلامی ایران در عراق و سوریه دریافتند که شاید بتوانند با یادگیری جنگ‌های نامتقارن در مقابل گروه‌های چریکی پیروز باشند اما تقابل با کنشگری که اهداف عالیه دارد (نه منطق مادی‌گرایی هزینه-فایده صرف) و شهادت‌طلبی بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت اوست قطعاً به شکست منجر خواهد شد. تحلیل این مسئله در قالب چارچوب نظری پژوهش بدین شکل است که آمریکا در محاسبات خود به این یقین رسیده است که اگر در قالب راهبرد بازدارندگی سنتی در مواجهه با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد قطعاً در دام بازدارندگی خواهد افتاد. بدان معنا که نه تنها موفقیتی حاصل نمی‌کنند بلکه مقابله در قالب قدرت سخت موجب تقویت روحیه استکبارستیزی و شهادت‌طلبی و در نتیجه بسیج نیروهای جمهوری اسلامی ایران می‌شود که در نهایت شکست قطعی آمریکا و فروپاشی سیستم بازدارندگی‌اش را در پی خواهد داشت. لذا مشروعیت‌زدایی و کمرنگ کردن اهداف متعالی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران راهبردی است که ایالات متحده برای فرار از این وضعیت (دام بازدارندگی) در مواجهه با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته است. قرار دادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لیست گروه‌های

۱. همان‌طور که در چارچوب نظری گفته شده است راهبرد بازدارندگی در زمان جنگ سرد بر پایه بازدارندگی سخت و عقلائیته مادی‌گرایانه هزینه. فایده طرح‌ریزی می‌شد.

تروریستی توسط دونالد ترامپ نیز در راستای تحقق این هدف است. در واقع، در چارچوب نظریه بازدارندگی پیچیده چنین استدلال شده است که ایالات متحده آمریکا پس از افزایش قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در سایه مدیریت بحران داعش در سوریه و عراق به این جمع‌بندی راهبردی رسیده است که با اتکا صرف بر قدرت نظامی خود، توانایی مقابله با محور مقاومت را ندارد؛ لذا از آنجا که ضعف خود را بر خورداری محور مقاومت از هویت مذهبی آرمان‌گرای غیرمادی، ارزیابی کرده، راهبرد مشروعیت‌زدایی را نسبت به محور مقاومت در پیش گرفته و در این مسیر، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در نوک پیکان سیاست‌های خود قرار داده است؛ بنابراین برای فرار از دام بازدارندگی، راهبرد مشروعیت‌زدایی از محور مقاومت را در پیش گرفته است؛ در واقع، این چشم‌انداز را دنبال می‌کند که در ابتدا اهداف متعالی و آرمان‌های غیرمادی محور مقاومت را بی‌اعتبار سازد و سپس با تزریق ارزش و عقلانیت مادی‌گرایانه خود از مسیر قدرت نرم، به‌طور کامل محور مقاومت را به نابودی بکشانند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

یکی از مفروضات اساسی و مهم در نظریه بازدارندگی، عقلانیت و منطقی بودن بازیگران عرصه روابط بین‌الملل است. عقلانیت مورد نظر در نظریات کلاسیک، عقلانیت ابزاری است که در آن بازیگران در کنش‌های خود به محاسبات هزینه و فایده روی آورده و به‌طور منطقی اگر هزینه بعضی رفتارها بیشتر از منفعت به‌دست آمده از آن باشد، از اقدام علیه مخالفان یا بازیگران رقیب ممانعت می‌نمایند. این مفروض اساسی بازدارندگی به دنبال نقد نظریه بازدارندگی، از منظر کارکردی مورد ارزیابی قرار گرفته و با توجه به تغییرات محیطی در ساختار و درون نظام بین‌الملل معاصر مورد تجدیدنظر قرار گرفته است. یکی از تغییرات رخ داده، ظهور بازیگران جدید در عرصه بین‌الملل و کنشگری آن‌ها در سطوح مختلف روابط با سایر بازیگران می‌باشد؛ این بازیگران به‌ویژه کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا، از جمله بازیگران نوظهوری هستند که با برخورداری از منطق رفتاری خاص خود به تعامل با محیط می‌پردازند؛ الگوی رفتاری این گروه‌ها، منابع در

دسترس آن‌ها و راهبردهای مورد استفاده آن‌ها در تعامل با سایر بازیگران سبب پیچیده شدن روابط و اتخاذ راهبردهای مقابله در برابر آن‌ها شده است. این وضعیت سبب شده است تا اندیشمندان روابط بین الملل نقدهای مختلفی را به نظریات کلاسیک بازدارندگی از جمله مفهوم عقلانیت ابزاری در مواجهه با این گروه‌ها وارد سازند؛ در نقد مفروض مفهوم عقلانیت ابزاری در مواجهه با این بازیگران جدید، برخی عنوان داشته‌اند که در استفاده از این نظریه و راهبرد اگر بازیگران متنوع عرصه بین‌الملل در کنش‌های خود این نوع از عقلانیت را مبنا قرار نداده و در اقدامات خود هزینه و فایده ننمایند، نظریه بازدارندگی زیر سؤال رفته و کارایی نخواهد داشت؛ از سوی دیگر نیز اگر بازیگران در هزینه و فایده انجام شده به هر دلیلی هزینه را بر فایده به دست آمده ترجیح دهند و عقلانیت ارزشی را مبنای کنشگری خود قرار ندهند، کارکرد بازدارندگی با ابهام فراینده‌ای مواجه خواهد گردید.

بنابراین، بر اساس آنچه مورد بحث واقع گردید، در رویکرد قدرت‌های بزرگ، نحوه ادراک بازیگران از قدرت و تهدید یکدیگر در چارچوب راهبرد بازدارندگی در کارکرد آن مؤثر خواهد بود. به‌طور کلی به هر میزان که بازیگران از نظر تاریخی و زبان به یکدیگر نزدیک‌تر باشند، احتمال اشتباه و خطا در تخمین نحوه ادراک تهدیدهای طرف مقابل کمتر خواهد بود؛ به عبارت دیگر بازدارندگی زمانی تأثیر بهتری خواهد داشت که بازیگران بتوانند به صورت عقلانی و منطقی عمل کنند و نیز بازدارنده و طرفی که بازداشته می‌شود، در چارچوب هنجاری مشترکی به تعامل با یکدیگر پردازند؛ گسترش هنجارهای مشترک نیز مستقل از مفهوم قدرت و زور نمی‌باشد. از سوی دیگر برعکس این موضوع نیز صادق خواهد بود؛ یعنی به هر میزان که بازیگران از یکدیگر بیگانه بوده و در چارچوب هنجاری بیگانه از هم قرار داشته باشند، احتمال اشتباه در ادراک تهدیدهای طرف مقابل و واکنش نسبت به آن بیشتر خواهد بود. در دوران جدید که عدم تقارن از ویژگی‌های آن است، این شرایط ساختاری با پیچیدگی مواجه شده و به دلیل کثرت نوع و میزان تعاملات بازیگران و همچنین عدم وجود دانش جمعی مشترک بین بازیگران در زمینه بازدارندگی، کارکرد این راهبرد بین کشورها با سطوح مختلف قدرت و همچنین بین کشورها و بازیگران بی‌دولت

دچار تردید شده است. در این فضا قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کند با تزریق منطق و عقلانیت ابزاری مادی‌گرایانه خود، دانش جمعی مشترکی بین کنشگران بین‌المللی پیرامون عقلانیت ابزاری و منطق هزینه - فایده ایجاد کنند و کنشگران بین‌المللی تجدیدنظرطلب آرمان‌گرا را از اهداف خود دور کنند که این موضوع هشدار جدی به جمهوری اسلامی ایران است که از یک طرف دارای اهداف متعالی و مقدس می‌باشد و از طرف دیگر با دشمنانی مواجه است که قدرت ابزاری‌شان به مراتب بیشتر و عقلانیتشان نیز تنها منطق مادی‌گرایانه هزینه-فایده می‌باشد. به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران، شکل‌گیری آرمان‌ها و اهداف متعالی بر پایه فرهنگ و هویت اسلامی - ایرانی می‌باشد که رفته‌رفته به مهم‌ترین مؤلفه قدرت‌آفرین در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی تبدیل شده است و در چارچوب نظریه بازدارندگی پیچیده به‌عنوان تهدیدی بزرگ برای دشمنان جمهوری اسلامی ایران شناخته می‌شود. در واقع، وجود این اهداف و آرمان‌های غیرمادی می‌تواند محاسبات هزینه-فایده دشمنان ایران را به شدت متزلزل ساخته و آن‌ها را به تله بازدارندگی دچار سازد؛ بنابراین، در حال حاضر جنگ اندیشه‌ای، فرهنگی و هویتی همه‌جانبه و بسیار وسیع علیه نظام جمهوری اسلامی در جریان است. این جنگ به پهنای همه باورها و ارزش‌ها و رفتارهای مردم جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت همه ابعاد زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی ما درگیر با جنگ نرم دشمنان است. اگر جنگ نرم را تردید در باورها، ایمان و عقاید یک ملت و هجمه به ارزش‌های اساسی و بنیادی فرهنگ و استحاله آن تعریف کنیم، می‌توان گفت مهم‌ترین هدف دشمن در این جنگ کم‌رنگ کردن آن بخش از آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی است که فراتر از عقلانیت ابزاری هزینه - فایده مادی‌گرایانه تعریف شده است و دشمنان جمهوری اسلامی ایران آن را به‌عنوان بزرگ‌ترین مانع در راستای اجرایی‌سازی اهداف خود در منطقه غرب آسیا ارزیابی می‌کنند. همچنین باید گفت که نوک پیکان تهاجم نرم دشمنان نیز نهادهای امنیتی و نیروهای دفاعی و مسلح هستند که در تحقق آرمان‌ها و اهداف متعالی جمهوری اسلامی ایران، پیشرو و

مصمم می‌باشند؛ بنابراین در راستای تقویت آرمان‌ها و اهداف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران این پیشنهادها ارائه می‌گردد:

- ارتقاء سرمایه اجتماعی نیروهای مسلح ضرورتی راهبردی است؛
- تأکید بر آگاه‌سازی جامعه نسبت به ضرورت و اهمیت اقدامات نهضتی و برون‌مرزی نیروهای مسلح و تأثیرات آن در ارتقاء منافع و امنیت ملی.
- بصیرت‌افزایی بین کارکنان نیروهای مسلح به‌منظور ناکام‌سازی عملیات روانی- رسانه‌ای دشمنان.

در راستای تحقق این پیشنهادها جمهوری اسلامی ایران باید توجه خاصی به ارتقای قدرت نرم، بازدارندگی نرم، فرهنگ مقاومتی و دیپلماسی عمومی داشته باشد.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- بیلینس، جی و دیگران (۱۳۸۲)، *استراتژی در جهان معاصر؛ مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک*، ترجمه کابک خبیری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقاتی بین‌المللی ابرار معاصر.
- رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۸۹)، «حفظ امنیت هستی‌شناسانه و سازش‌ناپذیری نظام جمهوری اسلامی ایران در سیاست هسته‌ای»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۷۷)، «سیری در نظریه‌های بازدارندگی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات هسته‌ای»، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۲۵، زمستان، صص ۱۹-۴۸.
- کالینز، جان ام (۱۳۷۰)، *استراتژی بزرگ (اصول و رویه‌ها)*، ترجمه کوروش بایندر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- لویوویسی، آمیر (۲۰۱۰)، ظهور نسل چهارم نظریه بازدارندگی، به‌سوی دستور کار تحقیقاتی جدید، ترجمه علی اسدی، *ماهنامه اطلاعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۹۸.
- محمد نژاد و نوروزی (۱۳۷۸)، *فرهنگ استراتژی*، تهران: انتشارات سنا.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- وثوقی، سعید و احسان شیخون (۱۳۹۱)، «دیدگاه نظریات روابط بین‌الملل به تحول اطلاعاتی و تأثیر آن بر مفهوم امنیت (با تأکید بر تئوری‌های رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاران)»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۳۰، تابستان.

ب. منابع انگلیسی

- Adler, Emanuel (1992); "The Emergence of Cooperation: National Epistemic Communities and the International Evolution of the Idea of Nuclear Arms Control", *International Organization*, 46
- Adler, Emanuel and Vincent Pouliot(2011), " *International practices* " Cambridge University Press.
- Alexander, Jeffrey C (2004); "From the Depths of Despair: Performance, Counterperformance, and September 11", *Sociological Theory*, 22.
- Alexander, Jeffrey C (2005); " *Performance and Power* ", (working paper, Center for Cultural Sociology, Yale University, New Haven. [http:// research.yale.edu / ccs / documents / public / alex_perfrmPower.pdf](http://research.yale.edu/ccs/documents/public/alex_perfrmPower.pdf).
- Arreguin- Toft,Ivan (2005); *How the Weak Win Wars: A Theory of Asymmetric Conflict*,Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Barnett, Michael N and Duvall, Raymond(2005); *Power in Global Governance*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Bellamy, Alex J. (2007) "English School", In: Martin Griffiths, *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*, London: Routledge, P.P, 75-87.
- Brodie, Bernard(1946); *Implications for Military Policy in The Absolute Weapon: Atomic Power and World Order*, New York: Harcourt, Brace.
- Cimbala,Stephan. (2015) "Deterrence in a Multipolar World: Prompt Attacks, Regional Challenges and Us-Russian Deterrence". *Air and Space Journal*, Aug.Vol 29, No 4. PP 51-62.
- Copeland, Dale C. (2006) "Constructivism Challenge to Structural Realism: A Review Essay". In Stefano Guzzini and Anna Leander,*Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and His Critics*. London: Routledge. P.P,1-20.
- Culpepper, Pepper D (2008); *"The Politics of Common Knowledge: Ideas and Institutional Change in Wage Bargaining"*, International Organization, 62.
- Davis, Paul K. (2016). *"Simple Culture-Informed Models of the Adversary"* RAND National Security Research Division, WR-1135 January.
- Eisenstadt,Shmuel(2000); *"Multiple Modernities"*, Dadalus 129,Winter 2000.
- Erickson, Erick (1951), *Childhood and Society*, Newyork: Norton.
- Foucault, Michel(1971); *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*, New York: Pantheon Books.
- Freedmaan,Lawrence. (2004) *Deterrence*. Cambridge: Polity Press.
- Giddens, Anthony (1971), *Modernity and Self Identity: Self and Society in the Modern Age*, Cambridge: Polity.
- Harrison,Neil E (2006); *Complexity in World Politics: Concepts and Methods of a New Paradigm*, Albany, State University of New York Press.
- Hurd, Ian (1999); *"Legitimacy and Authority in International Politics"*, International Organization, 53.
- Juergensmeyer,Mark (2000); *"Understanding the New Terrorism, Current History"*, 99.
- Kahneman, Daniel (2007); *"A Psychological Perspective: Rationality Lecture Series, Rationality: A Critical Perspective"*, Munk Centre for International Studies, University of Toronto, 17.
- Kenneth Boulding (1964); *The Meaninig of the Twentieth Century*, New York, Harper and Row.
- Lake, A. David(2002) "Rational Extremism: Understanding Terrorism in the Twenty-first Century "*Dialog-IO*, Spring, pp. 15–29
- Lebow, Richard Ned (2007); "Thucydides and Deterrence", *Security Studies* 16, no 2.
- Mendelsohn, Barak (2003);"Israel's Self- Defeating Deterrence in the 1991 Gulf War", *Journal of Strategic*, Studies 26.
- Mitzen, Jennifer (2006a), "Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma", *European Journal of International Relations*, Vol.12, No.3,P.P, 341-70.
- Mitzen, Jennifer (2006b), "Anchoring Europe's Civilizing Identity: Habits, Capabilities and Ontological Security", *Journal of Uropean Public Policy*, Vol.13, No.2.

- Monica, Santa (2018), *Comprehensive Deterrence Forum*, RAND Corporation. visit www.rand.org/t/CF345
- Morgan, Patrick M. (2003) *Deterrence Now*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nye, Joseph S (2004), *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
- Nye, Joseph S. (2017). Deterrence and Dissuasion in cyberspace, *International Security*. Volume 41 | Issue 3 | Winter 2016/17 p.44-71
- Paul Huth and Bruce Russett (1990); “ *Testing Deterrence Theory: Rigor Makes a Difference*”, World Politics, 42.
- Paul T. V. Morgan, Patrick M. & Wirtz, James J (2009) *Complex Deterrence: Strategy in the Global Age*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Snyder, Glenn H (1961); *Deterrence and Defense: Toward a Theory of National Security*, Princeton: Princeton University Press.
- Steven P. Lee, *Morality (1996); Prudence and Nuclear Weapons*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Sullivan, Patricia L (2007); “War Aims and War Outcomes: Why Powerful States Lose Limited Wars”, *Journal of Conflict*, Resolution 51.
- Trujillo, Clorinda (2014) The Limits of Cyberspace Deterrence, *JFQ* 75, 4th Quarter
- U.S.A. Defense Posture Statement (2017): “Taking the Long View, Investing for the Future Secretary of Defense Ash Carter”. *Department of Defense*, February.
- U.S.A. National Defense Strategy (2018).
- Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge.
- Wendt, Alexander (1995); “Constructing International Politics,” *International Security* 20, no. 1.
- Wight, Colin (2002), "Philosophy of social science and International Relation", In: W Carlsnase T. Risse and B. A. Simmons eds, *Handbook of International Relation: London: sage*.
- Wight, Colin (2011), *Agent, Structure and International Relations: Politics as Ontology*, Cambridge University Press.

Archive of SID